

معمای امنیتی پرونده هسته ای ایران از منظر نو واقعگرایی

رضا سیمبر^۱

استاد روابط بین الملل دانشگاه گیلان

رضا رحم دل

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه گیلان

مهسا فلاح

کارشناس ارشد علوم سیاسی

(تاریخ دریافت ۹۵/۶/۹ تاریخ تصویب ۹۵/۹/۸)

چکیده

پرونده هسته‌ای، تاکنون یکی از پیچیده‌ترین معماهای امنیتی روابط خارجی ایران بوده است. نقطه ثقل سیاست خارجی ایران، تقابل ایدئولوژیک (محور مقاومت) با قدرت‌های ساختاری نظام بین‌الملل است. پرسش اصلی بدین ترتیب قابل طرح است که تأثیرات بلند مدت سیاست‌های منطقه‌ای ایران در خاورمیانه بر برنامه هسته‌ای از منظر نو واقعگرایی چیست؟ پاسخ بدین شکل فرض گردید که موازنه ناکام ایران در برابر ساختار هژمونیک قدرت، هزینه‌های سنگینی از جمله فشار مضاعف بر برنامه هسته‌ای، تحریم‌های سوئیفت‌مالی، عدم جذب سرمایه‌گذاری خارجی، تحریم تکنولوژیکی، تحریم‌های تسلیحاتی و غیره در بر داشته است. بدین سان مشکل طولانی شدن توافق جامع ایران با قدرت‌های بزرگ، نه از جهت تعداد سانتیریفوژها، فرایند مذاکرات، تیم دیپلماتیک، کارشکنی طرف‌ها و غیره... بوده، بلکه تحت تأثیر ساختاری است که سیاست خارجی ایران را دچار چالش‌های پیچیده‌ای نموده که حتی اثرات آن پس از توافق جامع به طریقی پابرجاست.

واژه‌های کلیدی: نو واقعگرایی، معمای امنیتی، موازنه ناکام، ساختار هژمونیک، توافق جامع.

Email: rezasimbar@hotmail.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۹۵

مقدمه

سیاست خارجی مقوله پیچیده ای است که تأثیری همه جانبه بر فرایندهای هر دولت - ملتی در طولانی مدت بر جای خواهد گذاشت. مشکلاتی که هر دولتی با آن روبرو است می-تواند با سیاست‌گذاری صحیح و ایجاد سازگاری و همگنی به سرانجام رساند. بدین سان سیاست خارجی تأثیر بسزایی بر بسیاری از شئون از جمله اقتصاد، امنیت و اجتماع گذاشته است.

برنامه هسته‌ای ایران از سال ۲۰۰۱ با وضع تحریم‌های سخت ایالات متحده و اروپا وارد فاز بین‌المللی شدن گردید. پرسشی که مطرح است: تأثیرات بلند مدت سیاست خارجی ایران بر پرونده هسته‌ای از منظر نو واقع‌گرایی چیست؟ پاسخ اولیه می‌تواند چنین فرض گردد که موازنه ایران در برابر ساختارهای بین‌المللی، هزینه‌های گسترده‌ای از جمله تحریم‌های مالی بین‌المللی سوئیفت، محروم ساختن از تکنولوژی‌های تولید، محدودیت فروش نفت در برابر غذا، تحریم خرید هواپیماها، ناکامی در جذب سرمایه‌گذاری و غیره... به ایران تحمیل گردید. بدین جهت، نخست به بررسی نظریه نو واقع‌گرایی و اسلوب آن پرداخته خواهد شد. سپس پرونده هسته‌ای ایران مروری اجمالی می‌گردد. پس از این، سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی با توجه به بافت قدرت نظام بین‌الملل بررسی می‌شود. نهایت اینکه، تأثیر جدال قدرت‌ها بر پرونده هسته‌ای پایان تحلیل را شکل خواهد داد.

مسأله قدرت

نو واقع‌گرایی با تأکید بر مسأله سیستم، بهترین روش تحلیل فرایند از منظر قدرت است. فرایندهای قدرت در ارتباط با مفاهیمی همچون امنیت، قدرت نسبی، ساختار، بقاء و غیره... تعریف می‌گردد. رهیافتی که هر دولت در نظام بین‌الملل را تحت تأثیر کنش ساختارهای متعارض نظام بین‌الملل به تصویر می‌کشد. این نظریه بر فرایند شکل‌گیری معمای امنیت تمرکز دارد. از جهت اینکه نو واقع‌گرایی ساختار بین‌الملل را آنارشیک مفروض می‌دارد، به دلیل همین امر و پیش فرض نبود دولت هژمونیک که امنیت جهان را تأمین کند، دولتها مجبور هستند جهت بقای خود از اصل خودیاری بهره جویند. نو واقع‌گرایی به این مسأله که افزایش قدرت یک دولت به کاهش قدرت دولت دیگر می‌انجامد اذعان دارد؛ از این نظر معمای امنیت در یک فضای آنارشیک هرج و مرج گونه است که به صحنه می‌آید (Resende, Santos, 2007: 56).

بر پایه‌ی آموزه‌های این رویکرد، تضاد و کشمکش عناصر اصلی روابط و مناسبات میان دولت-هاست. این امر نشأت گرفته از ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است. در ساختاری که قدرتی فراتر از سایر دولت‌ها وجود ندارد که از اقدامات تهاجمی سایر دولت‌ها ممانعت به عمل آورد دولت‌ها بر اساس اصل خودیاری مسئول تأمین امنیت خودشان هستند؛ در چنین نظامی، دولت‌ها همواره نگران اقدامات و نیت تهاجمی سایر بازیگران می‌باشند و هر گونه تلاش جهت تأمین امنیت، از سوی دیگری تهدید قلمداد شده و این امر از ذات آنارشیک نظام نشأت می‌گیرد (Rittberger, 2001: 39).

مرشایمر، معتقد است که سه دلیل سبب هراس دولت‌ها نسبت به یکدیگر شده است: فقدان قدرت مرکزی، توانایی و ظرفیت نظامی - تهاجمی دولت‌ها و این واقعیت که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیت هم آگاه باشند؛ گرچه کنت والتز و سپس واقع‌گرایان تهاجمی، تغییراتی را در اهداف و ابزارهای این نظریه ایجاد کردند، اما بافت اصلی آن بر اساس آموزه‌های واقع‌گرایی کلاسیک استوار است. از نظر رئالیست‌ها جنگ و شر، همواره ناشی از میل برای افزایش قدرت و سلطه نشأت گرفته است. رئالیست‌ها این نظریات را در چهارچوب سیاست بین‌الملل وارد کرده و معتقدند که دولت‌ها نیز همواره در پی کسب قدرند. یکی از ویژگی‌های بارز دولت‌ها، تولید گسترش و حفظ قدرت است. توسعه قدرت، ترس بر می‌انگیزد و باعث آشوب در یک محیط آنارشیک می‌گردد. این معضل، نوعی خلأ امنیتی برای دولت‌ها ایجاد می‌نماید، بدین‌سان معمای امنیت به صحنه روابط بین‌الملل می‌آید (Auten, 2008: 30).

متفکران نو واقع‌گرایی (چه تدافعی و چه تهاجمی) معتقدند که مبارزه برای قدرت، اولین گام برای پانهادن در عرصه‌ای است که هر یک از کشورها درصددند قوی‌ترین بازیگر نظام بین‌الملل باشند؛ بدین جهت مترصد افزایش قدرت در برابر دیگر رقبا هستند. چهار فرض وجود آنارشی در سیستم بین‌الملل، عدم اطمینان دولت‌ها از مقاصد یکدیگر، تلاش برای حفظ بقا و توانایی تهاجمی، جملگی توجیه رفتارهای رقابت‌آمیز در راستای کسب قدرت دولت‌ها می‌باشد؛ نتیجه اینکه سیستم مزبور، دولت‌ها را تشویق می‌کند تا مترصد فرصت‌هایی باشند تا قدرت خود را در برابر دیگران به حداکثر برسانند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۴۵).

نگاه متفکرین این تئوری، این است که دولت‌ها در چهارچوب آنارشی اقدام به رفتار می‌نمایند؛ بدین جهت بازی با حاصل جمع صفر بیان می‌دارد که قدرت‌یابی یک دولت به معنای کاهش یافتن قدرت دولتی دیگر است. متعاقباً افزایش امنیت یک دولت به کاهش امنیت دولت

دیگر منجر می‌گردد. طبق این نظریه، رقابت زمانی پایان می‌یابد که یک دولت به مرتبه‌ی قدرت هژمونیک دست یابد (نصری، ۱۳۸۹: ۲۳۸-۲۱۶).

قدرت متوسطی همچون ایران هم، طبق تئوری نو واقع‌گرایی همواره با معمای امنیت مواجه بوده است. پرسش فرعی چنین می‌تواند باشد: چگونه ایران در مواجهه با ساختار قدرت نظام بین‌الملل شکاف‌های امنیتی خود را بهبود می‌بخشد؟ مواردی چون امنیت‌نسیبی، ایدئولوژی و تقابل ساختاری بررسی خواهد شد تا تأثیرگذاری آن بر دیگر موضوعات سیاست خارجی از جمله پرونده هسته‌ای بررسی گردد.

اگر از منظر نو واقع‌گرایی به موضوع نظر افکنده گردد مشاهده می‌شود، ایران با معمای امنیت در منطقه خاورمیانه مواجه است؛ چرا که ایران همانند هر دولت دیگری به دنبال به-حداکثر رساندن قدرت خود در منطقه ژئوپولیتیکی خویش است. مسأله دیگر، به تضاد بنیادین قدرت هژمونیک نظام بین‌الملل (ایالات متحده) با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای از جمله ایران که در تئوری تک‌قطبی، چند قطبی استغفان والت به آن پرداخته شده است. در نظریه تک‌قطب - چندقطبی توصیفی استغفان والت به تحلیل رویدادهای پس از فروپاشی شوروی و دست برتر و قدرت یافتن یکی از ابر قدرت‌ها و تبدیل شدن به قدرت هژمونیک می‌پردازد. مفهوم رقابت تک - چندقطب، این را بیان می‌دارد که قدرت هژمونیک (ایالات متحده) با قدرت‌های منطقه‌ای از جمله ایران (خاورمیانه)، روسیه (اوراسیا-اروپا)، چین (شرق آسیا)، برزیل (آمریکای جنوبی) برای توسعه نفوذ در رقابت سخت بسر می‌برد.

همچنین ساموئل هانتینگتون، ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل را نظم تک - چندقطبی می‌داند. سیستم تک‌قطبی به معنای یک ابرقدرت با قدرت قابل توجه به همراه بسیاری از قدرت‌های جزئی می‌باشد؛ براین اساس، ابرقدرت به طور مؤثری می‌تواند مسائل مهم بین‌المللی را به تنهایی حل و فصل کند و هیچ ترکیبی از کشورهای دیگر، قدرت جلوگیری از آن را ندارد. در مقابل، در یک سیستم چندقطبی، قدرت‌های عمده از قدرت قابل مقایسه‌ای برخوردارند و همکاری و رقابت با یکدیگر، الگوی حاکم بر روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد. او وضع کنونی قدرت در جهان را هیچ کدام از دو نوع تک‌قطبی و چندقطبی ندانسته و بر این باور است که نظام کنونی، نظامی تک- چندقطبی است که در آن، آمریکا، تنها کشوری است که در کلیه زمینه‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، فنی، فرهنگی، ایدئولوژیک، از برتری قابل توجه نسبت به سایر کشورها برخوردار است و در عمل، قادر است منافع خود را در همه جهان گسترش دهد.

در سطح دوم این سیستم، قدرت‌های عمده منطقه‌ای قرار دارند که در منطقه خود برجسته هستند ولی نمی‌توانند همانند آمریکا منافع خود را در سراسر جهان گسترش دهند. هانتینگتون تعدادی از قدرت‌های منطقه‌ای با این ویژگی را نام می‌برد که عبارتند از: روسیه (در اروپا و آسیا)، چین (در شرق آسیا)، هند (در جنوب آسیا)، ایران (در جنوب غرب آسیا) و برزیل (در آمریکای لاتین) می‌باشد. در سلسله مراتب یا سطح دوم، قدرت‌های منطقه‌ای درجه دوم حضور دارند که منافع آنها معمولاً با منافع قدرت‌های درجه یک منطقه‌ای در تضاد و اصطکاک قرار می‌گیرد. اوکراین در رابطه با روسیه، ژاپن در رابطه با چین، پاکستان در رابطه با هند، عربستان سعودی در رابطه با ایران و آرژانتین در رابطه با برزیل مهمترین قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای می‌باشند که نقش نبرد نیابتی از طرف قدرت هژمون را با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای بازی می‌نمایند. از نظر هانتینگتون در سیستم تک-چندقطبی، برخلاف سیستم‌های دیگر هیچ کدام از قدرت‌ها خشنود نیستند (نیاکویی، ۱۳۹۴: ۱).

با اوصاف تحلیلی هانتینگتون، چالش میان قدرت هژمونیک (ایالات متحده) و قدرت بزرگ منطقه‌ای (ایران)، خاورمیانه اساسی است که امنیت ایران را به چالش می‌کشد. بازتاب سیاست یک دولت، تأثیرات بلند مدتی بر امنیت و اقتصاد یک کشور دارد. پیامدی که می‌تواند قدرت دولت را افزایش یا کاهش دهد؛ از این منظر سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی در خاورمیانه، بر شکل‌گیری رویکرد کشورهای قدرتمند در قبال پرونده هسته‌ای ایران مؤثر است. به زبان نوواقعگرایی، سیاست‌های منطقه‌ای یک دولت مؤثر بر ایجاد معمای امنیتی آن است.

واقع‌گرایان با این گزاره موافق هستند که ساختار نظام بین‌الملل، کنش‌های دولت را شکل می‌دهد و رفتارهایی را بر آن تحمیل می‌نماید. این احتمال وجود دارد که برخی مواقع در مقابل فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل، دولت‌ها مقاومت‌های موقتی صورت دهند. با این همه واقع-گرایان درباره پیامد راهبردهای دولت در مواجهه با آنارشی و نتایج آن از جمله برخی از اقدامات تشویقی یا تنبیهی، نظراتی ابراز می‌نمایند، اما به تنهایی مطالب چندانی درباره ماهیت و شدت تنبیه‌ها و پاداشها بیان نمی‌کند (هنسن و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۷).

چهارچوب تحلیل بر این پیش فرض ها استوار است:

۱. ساختار آنارشی بین‌المللی یا منطقه‌ای، این منطق را بیان می‌کند که دولت‌ها در پی افزایش قدرت خود در حیطه‌های ساختاری نظام منطقه‌ای یا در وسعت بزرگتر در سطح جهان می‌باشند. حال این افزایش قدرت، منطقه‌ای باشد یا جهانی، منطق آن سیاست قدرت است.

معمای امنیتی هم، زمانی حاصل می‌شود که دولت در پیگیری اهداف خود ناکام و با کاهش قدرت نسبی خود مواجه می‌گردد.

۲. ساختار نظام بین‌الملل پس از حادثه یازدهم سپتامبر تحت تأثیر قدرت هژمونیک جهانی (آمریکا) است. فرض این است که دولت آمریکا، قوی‌ترین دولت ممکن به لحاظ پارامترهای نو واقع‌گرایی است. این هژمونی در اروپا، متحد نیرومندی (اتحادیه اروپا) دارد. در شرق آسیا (ژاپن و کره جنوبی)، جنوب‌غربی آسیا (عربستان، ترکیه اسرائیل)، اقیانوسیه (استرالیا) و آمریکای لاتین (آرژانتین) در ترکیب خود دارد؛ نتیجه اینکه هژمونی اقتصادی امنیتی به همراه بازوان نیرومند خود (آسیا، اروپا، آمریکای لاتین و اقیانوسیه) نوعی سیستم هژمونی دستوری شبیه به نظریه کاپلان را بوجود آورده است.

بدین سان قدرت هژمونیک چنان اعتبار می‌یابد که دولت‌های رقیب از جمله چین، هند و آمریکای لاتین از رویکردهای درونی آن پیروی خواهند کرد. قدرت هژمونیک، توانایی دارد تا دولتی را به حاشیه براند یا اینکه با اعمال تحریم، تحت فشار گذارد؛ بنابراین دولت موازنه‌گر، بایستی روند دنباله‌روی را با هژمونی در پیش گیرد یا اینکه روند ابعاد موازنه از جمله هزینه‌های سرسام آور اقتصادی آن گسترده است که تحمل آن بسیار دشوار خواهد بود (هنسن، همکاران، ۱۳۹۰: ۱۹-۲۵).

۳. دولت‌ها در وضعیت رویارویی با هژمونی می‌توانند راهبردهای دنباله‌روی یا موازنه را در پیش گیرند. موازنه می‌تواند هم نرم (دال بر رویکردهای دیپلماتیکی، جنگ لفظی یا برگزاری اجلاس‌های موقت چند دولت خواهان موازنه) باشد یا موازنه سخت (شرکت در همکاری‌های نظامی، ائتلاف‌های امنیتی در اشکال ایدئولوژیک نرم یا سخت) با هژمونی را در بر گیرد.

۴. موازنه یا دنباله‌روی، دارای نتایج مختلفی است. پاداش‌ها (از جمله بهره‌گیری از سیستم‌های مالی جهانی، عضویت در گات، بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پیشرفته) و تنبیه‌ها (تحریم‌های نظام مالی، عدم جذب سرمایه‌گذاری خارجی، عدم بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پیشرفته در صنایع حیاتی از جمله: هوایی، تحریم تسلیحاتی و غیره...) را در بر خواهد داشت.

۵. ایدئولوژی به عنوان تشدید کننده موازنه (سخت یا نرم) و دنباله‌روی (نرم، سخت) در نظریه نو مطرح است.

۶. رقابت میان هژمونی و قدرت بزرگ منطقه‌ای برای توسعه نفوذ در مناطق رخ خواهد داد.

تاریخچه برنامه هسته‌ای

برنامه هسته‌ای ایران از سال ۱۳۲۹ آغاز شد. در سال ۱۳۵۳ با تأسیس سازمان انرژی اتمی ایران و امضای قرارداد ساخت نیروگاه اتمی بوشهر شکل جدی به خود گرفت. ایران در سال ۱۹۵۸ به عضویت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درآمد و در سال ۱۹۶۸، به پیمان عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای پیوست. در سال ۱۹۷۰ مجلس شورای ملی آن را به تصویب رساند. ۹ فوریه سال ۲۰۰۳ محمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت ایران، خبر ساخت میله سوخت هسته‌ای توسط متخصصین ایرانی اعلام نمود. آوریل ۲۰۰۶ محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور وقت ایران، اعلام کرد که ایران موفق به غنی‌سازی اورانیوم به میزان سه‌ونیم درصد شده‌است. در تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۹۰ (۱۵ فوریه ۲۰۱۲) ایران از بارگذاری میله سوخت هسته‌ای ۲۰ درصد غنی شده در رآکتور تحقیقاتی ۵ مگا وات تهران خبر داد. با انتشار فعالیتهای پیاپی هسته‌ای در ایران و پس از دامنه‌دار شدن اختلافات میان ایران و قدرت‌های هژمونیک و نهادهای بین‌المللی (شورای امنیت سازمان ملل متحد) منجر به صدور چندین قطعنامه علیه برنامه هسته‌ای گردید. پیامد آن، تحریم‌هایی بود که از سوی آمریکا و متحدان‌اش به اجرا درآمد (Kerr, 2010: 1-4).

اوت ۲۰۰۲ گروهی از مخالفین حکومت ایران، معروف به شورای ملی مقاومت ایران اقدام به انتشار گزارشی از تأسیسات غنی‌سازی نطنز و آب سنگین اراک کرد. با آنکه نخستین بار این گروه خبر فعالیت مراکز هسته‌ای ایران را به جهان مخابره می‌کرد، اما نیویورک تایمز ادعا کرد که تلاش‌های سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و اسرائیل منجر به کشف این مراکز در سال ۲۰۰۲ شده است (Taler, Eta All, 2010: 93).

در زمان دولت هشتم، ایران به پذیرش چند توافقنامه مجبور شد. به تدریج فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی اورانیوم در ایران به حالت تعلیق درآمد. در ۲۹ مهر ۱۳۸۲ برابر با ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳، در نشست مشترک وزاری خارجه سه کشور اروپایی و هیأت ایرانی که در تهران برگزار شد، بیانیه‌ای اعلام گردید که به موجب آن، ایران برای بازدید بازرسان آژانس انرژی اتمی از تأسیسات اتمی خود اعلام همکاری کرد و تزریق گاز به سانتریفیوژهای نظیر را در راستای راستی‌آزمایی و اثبات صلح‌آمیز بودن فعالیت هسته‌ای ایران به صورت داوطلبانه و برای مدت محدودی تعلیق کرد. انگلیس و فرانسه نیز متعهد شدند تا از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل جلوگیری کنند. در این مذاکرات، ریاست هیأت ایرانی را حسن روحانی و کمال خرازی بر عهده داشتند. ریاست هیأت اروپایی را هم دومینیک دوپلین، جک استراو و یوشکا فیشر، وزیران خارجه سه کشور فرانسه، بریتانیا و آلمان بر عهده داشتند (Hunter, 2010: 90).

این توافقنامه در ۴ اسفند ماه ۱۳۸۲ برابر با ۲۳ فوریه ۲۰۰۴ به امضا رسید و ایران متعهد شد، ساخت و آزمایش سانتریفیوژهای مورد نیاز برای غنی‌سازی را متوقف کند و اقدام به ساخت قطعات یدکی جدید ننماید. در این مذاکرات، ریاست هیأت ایرانی بر عهده حسن روحانی و ریاست هیأت اروپایی بر عهده خاویر سولانا بود. این توافقنامه در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴ برابر با ۲۴ آبان ۱۳۸۳ در پاریس بین ایران و سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان به امضا رسید و به موجب آن ایران به عنوان اقدامی داوطلبانه در جهت اعتمادسازی و نه به عنوان یک تعهد قانونی پذیرفت که کلیه فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازفرآوری مانند: ساخت، تولید، نصب، آزمایش و راه‌اندازی سانتریفیوژهای گازی و فعالیت‌های مربوط به جداسازی پلوتونیوم را متوقف کند و در عوض اتحادیه اروپا سعی در پذیرش ایران در سازمان تجارت جهانی نماید- (Afrasiabi, 2009: 125).

پس از توافقنامه پاریس در سال اول فعالیت دولت نهم، ایران اعلام کرد: تعلیق داوطلبانه غنی‌سازی به پایان رسیده‌است و با فک پلمپ، فعالیت‌های UCF اصفهان را تحت نظارت آژانس ادامه می‌دهد. ایران همچنین در ژانویه ۲۰۰۶ در حضور بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی‌ هسته‌ای تأسیسات مجتمع تحقیقاتی هسته‌ای نطنز را نیز فک پلمپ کرد، اما شورای امنیت در مارس همان سال به ایران یک ماه فرصت داد تا فعالیت‌های هسته‌ای خود را متوقف کند. در آوریل ۲۰۰۶ دانشمندان ایرانی، موفق به تولید چرخه کامل سوخت هسته‌ای در مقیاس آزمایشگاهی شدند و ایران به کشورهای عضو باشگاه اتمی پیوست.

شورای امنیت در ژوئیه ۲۰۰۶ قطعنامه ۱۶۹۶ را تصویب کرد که خواستار تعلیق غنی‌سازی اورانیوم در ایران بود. شورای امنیت در دسامبر همان سال قطعنامه ۱۷۳۷ را تصویب کرد که بیشتر فعالیت‌های تجاری، مالی، صنایع موشکی و هسته‌ای ایران را براساس بند ۴۱ فصل هفتم منشور ملل متحد، هدف قرار داده بود. این قطعنامه، نخستین سند حقوقی بین‌المللی بود که فعالیت‌های هسته‌ای ایران را به‌عنوان تهدیدی علیه صلح و ثبات منطقه‌ای معرفی می‌کرد. تهران با تأکید بر بند ۴ معاهده ان پی تی، این اتهامات را غیر مستند خواند و خواستار رفتار غیر تبعیض آمیز با فعالیت‌های اتمی خود شد. قدرت‌های بزرگ در راستای ادامه فشار بر توقف برنامه اتمی ایران، قطعنامه‌های ۱۷۴۷ (مارس ۲۰۰۷)، ۱۸۰۳ (مارس ۲۰۰۸)، ۱۸۳۵ (سپتامبر ۲۰۰۸) و ۱۹۲۹ (ژوئن ۲۰۱۰) را در شورای امنیت به تصویب رساندند. بر اساس این قطعنامه‌ها محدودیت‌های مالی به شرکت‌ها و افراد وابسته به سپاه پاسداران ایران و سازمان انرژی اتمی ایران تحمیل گردید (Cordesman, Al-Rodhan, 2006: 213-214).

شروع دوره ریاست جمهوری حسن روحانی، مصادف با دهمین سال مذاکرات هسته‌ای ایران با کشورهای غربی به حساب می‌آید. ورود حسن روحانی در نقش رئیس‌جمهور در شرایطی صورت می‌گیرد که در طول این سال‌ها دستاورد قابل ملاحظه‌ای در مذاکرات هسته‌ای حاصل نشده بود. تنها تغییر، تبدیل طرف مذاکره کننده با ایران از نمایندگان ۳ دولت آلمان، فرانسه و انگلیس به نمایندگان ۵ عضو دائم شورای امنیت به علاوه آلمان بوده است. مذاکرات ژنو ۴ (۲۳ و ۲۴ مهرماه ۱۳۹۲) و مذاکرات ژنو ۵ (۱۶ و ۱۷ آبان ماه ۱۳۹۲) در سطح وزیران خارجه و مذاکرات ژنو ۶ از ۲۹ تا ۳ آذر ۱۳۹۲ در سطح معاونین وزیران خارجه برگزار شد؛ همچنین دور مذاکرات ژنو بین ایران و قدرت‌های جهانی در تیرماه ۱۳۹۳ برگزار شد که به توافقی جامع نینجامید و مذاکرات به مدت ۴ ماه دیگر با تأکید بر توافقات پیشین تمدید گردید. ادامه مذاکرات در عمان سپس مذاکرات وین با قدرت‌های جهانی ادامه یافت (همان: ۲۱۰ - ۲۱۴).

۱۸ تا ۳۰ خرداد ۹۳ برابر با ۱۶ تا ۲۰ ژوئن ۲۰۱۴ در وین، ظریف از ایران و اشتون به نمایندگی از اتحادیه اروپا و معاونان وزیران خارجه قدرت‌های بزرگ برگزار شد. پیوستن ویلیام برنز، معاون ارشد وزیر خارجه آمریکا و جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی کاخ سفید به تیم مذاکره کننده طرفین وارد نگارش متن توافق نهایی کرد. چهارچوب توافق یا برنامه اقدام مشترک (جامع) را تعیین کردند. در مورد محتوا و مقدمه، اختلافاتی جزئی از جهت ماهوی بین طرفین بود، اما در نهایت، در لوزان ۲۰۱۵ از جمله درباره میزان و سطح اندازه غنی‌سازی، جدول زمان‌بندی لغو تحریم‌ها و مدت زمان اجرایی و جزئیات به توافق جامع طرفین دست یافتند.

همانگونه که مشاهده می‌گردد مذاکرات هسته‌ای و توافق نهایی تبدیل به یک ماراثن شده بود. دغدغه اصلی این است که فرایند توافق جامع ایران و قدرت‌های بزرگ از منظر نواقع‌گرایی چرا اینقدر طولانی و چالش برانگیز شده بود.

معمای امنیتی ایران

جمهوری اسلامی ایران، طبق نظریه نواقع‌گرایی در وضعیت آنارشی منطقه‌ای (خاورمیانه) به مانند هر دولتی به دنبال به حداکثر رساندن قدرت خود است؛ بدین‌سان جمهوری اسلامی رویکردی را برگزید که این توسعه قدرت را به شکل نمایاندن به پیش ببرد. سیمای رهبری جهان اسلام، تحت بازنمایی ام‌القرای اسلامی از این جهت برگزیده شده بود. فضای آنارشی منطقه خاورمیانه، تحت تأثیر اختلافات فرقه‌ای و چند سویگی ژئوپولیتیکی برای ایران، جهت توسعه قدرت خود پیچیده شده بود. ایران، تلاش کرد نوعی سیاست قدرت از دریچه مذهب را

سرلوحه خود قرار دهد، اما چند پارگی ژئوپولیتیکی و اختلافات فرقه‌ای مذهبی یک مانع عمده بود. ایران، رقابتی گسترده با عربستان، جهت سلطه بر منطقه خاورمیانه داشت. این رقابت تا حدی گسترش یافته بود که دامنه آن به نیروهای شبه‌نظامی شیعه و سنی نیز کشیده شده بود. ایران با الگوی ایدئولوژیک شیعه، خود را به عنوان رهبر جهان اسلام به تصویر می‌کشید و این جدال امنیتی ایران و عربستان را پیچیده‌تر می‌کرد. با توجه به تئوری تک-چندقطبی استفان والت و اتحاد آمریکا (قدرت هژمون) با عربستان (قدرت درجه دوم) در منطقه خاورمیانه، نبرد نیابتی با ایران شکل گرفت؛ این خود به عمیق شدن شکاف‌های منطقه‌ای و توسعه نبرد نیابتی هژمون (ایالات متحده)، قدرت درجه دوم (عربستان) با قدرت بزرگ منطقه‌ای (ایران) گردید (Mabon, 2013: 101-105).

رقابت منطقه‌ای ایران و عربستان در خاورمیانه ناشی از رقابت نیابتی با قدرت هژمونیک ساختاری نظام بین‌الملل بود. خاورمیانه به عنوان یک زیر سیستم جهانی از منطق آنارشی در روابط دولت‌ها پیروی می‌نماید. خاورمیانه به لحاظ فرقه‌گرایی، نقشی ویژه را در جهان بازی می‌نماید، اما رقابت امنیتی نیابتی ایران با عربستان بیشتر از سایر رقبا است که این ناشی از رقابت‌های فرقه‌گرایانه و تسلیح گروه‌های مسلح وابسته می‌باشد. این عامل، به علاوه چند پارگی قومی در این منطقه (شامل نژادهای ترک، عرب، فارس و کرد) روند بازی قدرت بر می‌گردد (Mabon, 2013: 105).

ساخت هژمونیک

حادثه فروپاشی شوروی (اوت ۱۹۹۱) و متعاقب آن، حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ باعث تغییر سیستمی نظام بین‌الملل از دو قطبی به تک‌قطبی شد. فروپاشی شوروی باعث شکل‌گیری هژمونی غیردستوری (مدل کاپلان) در عرصه نظام بین‌الملل شد، اما حادثه یازدهم سپتامبر باعث شکل‌گیری دومین مدل هژمونی (سلسله مراتب دستوری کاپلان) گردید. شکل‌گیری نظام سلسله‌مراتبی هژمونی برای موازنه‌کنندگان، هزینه‌گزافی را به همراه داشت. هزینه‌موازنه، در برابر هژمونی‌دستوری (آمریکا و متحدانش)، فضا را فرسایشی و سخت می‌کرد. از طرف دیگر، هژمونی، این قدرت را داشت تا با کمترین هزینه، سیاست‌گذاری‌های خود را به پیش ببرد. طبق نظریه نواقع‌گرایی، دولت‌ها به دنبال ایجاد موازنه با هژمونی هستند تا با تحمیل هزینه‌های آن به دولت‌هژمون، آن را دچار فرسایش نمایند، اما در واقعیت، دولت‌ها از این عمل اجتناب می‌ورزند؛ چراکه هزینه‌های سنگین موازنه، هزینه دولت را بشدت افزایش داده که بار اقتصادی امنیتی آن تقریباً غیرقابل تحمل است. بطور مثال: روسیه به دلایل محاسبه هزینه فزاینده، حضور در

مبادلات اقتصاد جهانی و غیره... تمایلی به موازنه با ایالات متحده ندارند. کشورهای قدرتمند اروپایی هم به دلیل بهره‌گیری از کالای رایگان امنیت هژمونی (ائتلاف ناتو) میلی به موازنه ندارند، و رویکرد دنباله‌روی را در پیش گرفته‌اند. چین هم به دلیل نوپا بودن اقتصاد جهانی‌اش حاضر به پذیرش این موازنه در سطح نظام بین‌الملل با هژمونی نیست (هنسن، همکاران، ۱۳۹۰: ۲۵-۲۰).

اتحادیه اروپا، بخشهای مهمی از آسیا از جمله ژاپن، کره جنوبی، عربستان، ترکیه، پاکستان، هند و استرالیا، همراهی کاملی با عملکردهای هژمونی دارند؛ این همکاری‌ها به دلیل بهره‌گیری از کالای امنیت هژمونی، بهره‌گیری از مجوزات مالی، استقراض بین‌المللی، عضویت در گات و غیره... صورت می‌پذیرد. رقابت ایران (به شکل نیابتی) با ساختار هژمونیک را ناشی از جدال موقعیت تک - چندقطبی نظریه نواقع‌گرایی هانتینگتون و استفان والت می‌توان یافت (هنسن، ۱۳۹۰: ۲۰-۲۵).

بایستی خاطرنشان کرد طبق مدل تحلیلی که ذکر شد، هژمونی قدرت در سطح نظام بین‌الملل مرکزیت امنیتی دارد که آمریکا و اتحادیه اروپا را در قالب ائتلاف ناتو شامل می‌گردد؛ همچنین بازوان اقتصادی در آسیا، اقیانوسیه، آفریقا و آمریکای لاتین هم که به آن اشاره شد، در ترکیب خود دارد. ساختار هژمونیک قدرت در نظام بین‌الملل، دارای ساختار تنبیه و پاداش است. هزینه‌های موازنه با ساختار هژمونیک در این غالب سرسام‌آور است؛ چرا که دولت موازنه-گر، هم بایست هزینه‌های اقتصادی محرومیت از تبادلات بین‌المللی را بپردازد و هم هزینه‌های گزاف تأمین امنیت خود را به تنهایی تقبل کرده، بر دوش کشد (هنسن، همکاران، ۱۳۹۰: ۱۷).

ساختار هژمونی، صرفاً بر قدرت ایالات متحده متکی نیست. درست است که مرکزیت امنیتی آن آمریکاست، اما همگامی دیگر کشورها از جمله اروپا، متحدان قاره‌های دیگر و ساختار به هم پیوسته آن باعث توانایی ویژه‌ای جهت تأثیرگذاری بر رقبای دیگر شده است. به طور خلاصه قدرت هژمون علاوه بر ساختار ذکر شده از شبکه‌ی اقتصاد جهانی (شرکت‌های چند ملیتی، تبادلات بین‌المللی، بانک‌های جهانی، نهادهای بین‌المللی و غیره بهره می‌برد؛ با این حال قدرت ایالات متحده پس از ۲۰۰۱ کمی کاهش پیدا کرده است، اما ساختار هژمونیک فوق به قوت خود باقی، حتی گسترش یافته است. بدین جهت، ساختار هژمونیک توانایی اعمال فشار با ابزارهای اقتصادی و امنیتی جهت تغییر رویکرد دولت موازنه‌گر را دارد.

موازنه نرم

موضوع صلح اعراب و اسرائیل در کنفرانس مادرید ۱۹۹۷ طرح شد. دنیس رایس، فرستاده ویژه دولت ایالات متحده در منطقه خاورمیانه اقدام به برگزاری یک سری از گفتگوهای منطقه-ای با اعراب و اسرائیل کرد. پس از وقفه‌ای چند ساله و بعد از فروپاشی دولت صدام حسین (۲۰۰۳)، دوباره در دستور کار ایالات متحده قرار گرفت. رویکرد اعراب از جمله سوریه، همکاری با طرح ابتکار صلح موسوم به نقشه راه بود (هنسن، تافت و ویول، ۱۳۹۰: ۱۵۷-۱۶۳).

حین این اثنا، ایران به دلیل ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی خود مخالفت دیپلماتیک خود را ابراز داشت و حتی کمک‌های نظامی و تسلیحاتی در اختیار پیکارجویان فلسطینی قرار داد. این موضوع طبق نظریه نوواقعگرایی، چیزی جز موازنه سخت با سیاست هژمونی در حیطه منطقه‌ای (خاورمیانه) نداشت. موازنه به شکل تهدیدهای کلامی ایران و اسرائیل وارد مرحله‌ای جدید شد. ایالات متحده به این تهدیدات پاسخ داد و هرگونه حمله نظامی به اسرائیل را به عنوان یک تهدید جهانی معرفی کرد. ایران را به عنوان منشأ شر در رسانه‌ها بازنمایی شد. این موضوع علاوه بر صدمه به اقتصاد ایران از ناحیه تحریم‌ها، باعث تیره و تار شدن رابطه ایران با اتحادیه اروپا به عنوان بزرگترین شریک تجاری‌اش گشت. پیامد این موازنه با هژمونی (نوع دستوری) در رابطه با سیاست صلح اعراب اسرائیل، هزینه‌های سنگین اقتصادی برای ایران بود که تحریم صنعت هواپیمایی ایران یکی از نمونه‌های آن است (هانتز، ۱۳۹۲: ۳۴۴).

هزینه امنیت

ایران به دلیل نداشتن متحد قابل اتکا، چه در سطح ساختار نظام بین‌الملل و چه در سطح منطقه‌ای دچار نوعی خلأ امنیتی است. بدین جهت با سرمایه‌گذاری گسترده نظامی (برنامه‌های توسعه موشک‌های بالستیک تهاجمی، توسعه بهپادها، خرید سیستم‌های دفاع موشکی از جمله تور ام وان اس ۳۰۰، برگزاری مانورهای پرهزینه از جمله پیامبر اعظم یک، پیامبر اعظم دو و غیره) پاسخی به خلأهای امنیتی خود در منطقه خاورمیانه داد. که تفسیری جز موازنه با هژمونی آمریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش (اعراب حاشیه خلیج فارس، اسرائیل، ترکیه و عربستان) نداشت. به دلیل ماهیت امنیتی موازنه، همچنین احساس ترس اعراب از ایران، خریدهای تسلیحاتی کشورهای حاشیه خلیج فارس از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳ به رقم ۴۵۰ میلیارد دلار رسید.

نتیجه آنکه موازنه با ایالات متحده و متحدانش در منطقه هزینه‌های سنگین اقتصادی برای ایران در پی داشت که تأثیر فوری آن پس از سال ۱۳۸۴ در کاهش رشد اقتصادی ایران نمایانگر بود. با اینکه عایدات نفتی ایران پس از سال ۲۰۰۵ بشدت افزایش یافت، اما بیشتر

درآمدهای نفتی صرف تأمین ساز و برگ نظامی جهت حفظ امنیت گردید (هانتر، ۱۳۹۲: ۱۳۱-۱۲۵).

نبرد نیابتی

تشکیل دولت عراق و بحران شکل‌گیری دولت - ملت، پس از صدام حسین به منصفه ظهور رسید. به دلیل ماهیت فرقه‌گرایانه و چندپارگی قومیتی، پس از صدام حسین خلأ امنیتی گسترده‌ای در عراق ایجاد شد. حملات سازماندهی شده تروریست‌ها، نشانگر ضعف حاکمیتی دولت عراق بود؛ با این حال برگزاری انتخابات ۲۰۰۶ و دموکراسی (هرنفر یک رأی)، باعث شکل‌گیری دولت شیعه نوری المالکی گردید. این دولت به دلیل ماهیت شیعی، مورد حمایت ایران قرار گرفت. همچنین دارا بودن ۶۰ درصد جمعیت شیعه در عراق، این فرصت را برای تهران ایجاد کرد تا نفوذ خود را در این کشور گسترش دهد. ایران تلاش گسترده‌ای جهت اتصال ژئوپلیتیکی عراق، سوریه و لبنان از منظر ایدئولوژیکی کرد که به هلال شیعی معروف گشت (Cordesman, 2014: 263).

توسعه نفوذ تهران باعث نوعی بحران در جبهه رقبای ایران در منطقه خاورمیانه شد. عربستان و ترکیه به عنوان متحدان هژمونی در مقابل ایران، وارد نوعی موازنه نیابتی گردیدند. توسعه تروریسم در منطقه خاورمیانه و حملات سازماندهی شده به الگوهای ساختاری دولت عراق شامل حمله به پاسگاههای پلیس، مراکز آموزشی، بازارها و مراکز مهم امنیتی از پیامدهای رقابت فرقه‌گرایانه در خاورمیانه بود. ایالات متحده، ایران را به دخالت در امور عراق متهم کرد و ایران به نوعی وارد جدال دیپلماتیک (موازنه نرم) شد. بحران داعش در عراق (۲۰۱۴) یکی از نتایج موازنه نرم ایران در برابر ساختار قدرت بود. نوعی جنگ نیابتی بین ایران و هژمونی و نماد آن نبرد میان دولت شیعه عراق و سوریه با داعش مورد حمایت عربستان تفسیر می‌گردید.

بحران سوریه

جنگ داخلی سوریه به نوعی با بحران مشروعیت دولت در سال ۲۰۱۱ آغاز گردید. اعتراضات مردمی که با سرکوب شدید دولت سوریه مواجه شد تبدیل به نوعی بحران شدید داخلی گردید. به دلیل فرقه‌گرا بودن کنش دولت، بحران‌های داخلی به جنگ داخلی با انگیزه‌های مذهبی مبتلا شد که به کشته شدن بیش از ۳۵۰ هزار نفر از مردم سوریه و آواره شدن نزدیک به ده میلیون سوری انجامید و نابودی ساختارهای زیستی انسانی این کشور همراه بود (نیاکویی، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

این موضوع به دلیل فرقه‌ای شدن به یکی از شدید و حادث‌ترین بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شد. ایران در شرایطی به حمایت از دولت بشار اسد پرداخت که این دولت درگیر سخت‌ترین نبرد فرقه‌ای بود. به دلیل ماهیت حزب بعث سوریه (که حزبی منضبط با الگوهای آهنین مارکسیستی) و بهره‌گیری از علویان در رده‌های حکومتی و بازی ندادن قشر اکثر سنی در ساختارهای حکومتی، بحران به یک جنگ داخلی فراگیر تبدیل شد (نیاکویی، ۱۳۹۲: ۱۱۳). تحت این شرایط، حمایت ایران از دولت فرقه‌گرای بشار اسد باعث رودرویی ایران با دو بلوک هژمونی (جهانی و منطقه‌ای) گردید. بلوک نخست، هژمونی و متحدان جهانی آن بود، بلوک دیگر، تقابل با دولت‌های ساختار نیابتی (ترکیه، عربستان و اسرائیل) در منطقه بود. ایران با این تصور به حمایت از دولت بشار اسد در بحران سوریه ۲۰۱۱ پرداخت که از بروز خلأ قدرت در سوریه جلوگیری نموده و راههای نفوذ عربستان، ترکیه، اسرائیل و آمریکا در این کشور را ببندد (Leverett, Hillary, 2013: 100-101).

بحران سوریه، پیامدی جز تضعیف ایران در منطقه خاورمیانه نداشت، حمایت امنیتی از رژیم بشار اسد به افزایش ساختارهای متخاصم در منطقه دامن زد؛ نتیجه صف‌آرایی در مقابل بلوک‌های قدرت منطقه‌ای (عربستان، ترکیه و اسرائیل) و جهانی (آمریکا، اتحادیه) بود. موازنه پیچیده‌ای که هزینه گسترده برای ایران جهت تأمین امنیت خود و متحدانش پرداخت. با ادامه جنگ داخلی سوریه و حمایت دو بلوک یاد شده از مخالفین دولت بشار اسد و تضعیف بیش از پیش اسد، روند بحران سوریه را بشدت پیچیده کرد، زیرا کنشگران امنیتی ایران، بقای بشار اسد را بقای خود فرض کرده بودند.

هزینه‌های موازنه ایران در بحران سوریه به طریقی گریزناپذیر در پرونده هسته‌ای ایران تأثیر گذاشت. با کاهش قدرت چانه‌زنی ایران در برابر ائتلاف غرب و بازی تاکتیکی روسیه و چین از کارت ایران در پرونده هسته‌ای، توان سیاست خارجی ایران در مدیریت بحرانهای بعدی منطقه‌ای و بین‌المللی بشدت کاهش یافت.

نتایج موازنه

موازنه ایران در برابر هژمونی و متحدان منطقه‌اش به شکل نیابتی اتفاق افتاد، علاوه بر هزینه‌های سرسام‌آور اقتصادی، نزول جایگاه بین‌المللی ایران در ساختار آنارشی نظام بین‌الملل را در پی داشت. نواقعی با توجه به مدل دستوری کاپلان پس از حادثه یازدهم سپتامبر دارای نوعی ساختار درونی است که دولت‌های مقاوم در برابر نظم هژمونیک را به شکل تحریم‌های اقتصادی مجازات می‌نماید. تحریم اقتصادی، یکی از ابزارهای نیرومند هژمونی جهت وادار-

سازی دولت موازنه‌گر جهت پذیرش نظم مورد دلخواه است. این سیستم، هزینه‌های سختی برای ایران به ویژه پس از یازدهم سپتامبر به همراه داشت که هم اقتصاد (تحریم‌های فلج کننده) و هم تعلیق برنامه اتمی ایران شد (هنسن، تافت، ویول، ۱۳۹۰: ۱۹).

سیستم مجازات اقتصادی باعث شد هزینه‌های موازنه‌گری ایران را به بیشترین میزان خود برسد. علاوه بر تحریم‌های صنایع موشکی و هسته‌ای، فروش نفت ایران به عنوان شریان حیاتی اقتصاد هم، به لیست تحریم‌ها افزوده شد. این تحریم‌ها که از سال ۲۰۱۱ توسط طرح سنا و کنگره آمریکا وارد مرحله جدیدی شد هرگونه معامله نفتی با ایران را وابسته به توقف برنامه هسته‌ای ایران کرده بود؛ همانطور که بیان شد مسأله هسته‌ای ایران در طی دوره‌های زمانی تحت تأثیر سیاست گذاری های جمهوری اسلامی در منطقه خاورمیانه بود. موازنه ایران با هژمونی و متحدان نیابتی منطقه‌ای در رویدادهای ادواری پیش آمده از جمله بحران سوریه (۲۰۱۱ تاکنون)، بحران عراق (داعش ۲۰۱۴)، مانورهای نظامی (۲۰۰۵ به بعد)، بحران افغانستان (۲۰۰۱)، جنگ عراق و مخالفت دیپلماتیک (۲۰۰۳ موازنه نرم)، تشدید رقابت‌های فرقه‌گرایانه با ترکیه و عربستان، جنگ لفظی دیپلماتیک با ایالات متحده (موازنه نرم)، مخالفت تعمدی با صلح اعراب اسرائیل و تجهیز گروه‌های فلسطینی (موازنه سخت نیابتی)، رقابت عربستان در لبنان (تسلیح گروه‌های مسلح لبنانی) از مواردی است که پس از یازدهم سپتامبر در سیاست خارجی ایران دیده می‌شود. این موازنه‌ها در عمل، باعث کاهش توانمندی ایران در عرصه بین‌المللی شد؛ چراکه با تحریم‌های اقتصادی و نفتی عملاً اقتصاد ایران از گردونه اقتصاد جهان خارج شد و بحران رکود اقتصادی این کشور را درنوردید - Juneau, Razavi, 2013:31 (100).

تیپ ایده آل ایده

سیاست خارجی ایران بیش از پیش تحت تأثیر ایدئولوژی اسلامی است. ایدئولوژیک بودن سیاست خارجی نوستالژیا یک جهان آرمانی با تیپ ایده‌آلی از عدالت است، بازنمایی مفهوم ام-القرای بودن اسلامی در جهان نوعی تصور مقاومت اسلامی در برابر نظم جهانی، شکل محوری سیاست خارجی ایران است (Nau, Ollapally, 2012:117-122).

از طرفی دیگر، سیاست قدرت در جهان بدون بازنمایی مذهبی به دنبال همکاری در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی است؛ به‌ویژه اینکه روند سیاست جهانی پس از فروپاشی شوروی، بیش از پیش غیر ایدئولوژیک شده و بیشتر همکاری‌ها در حوزه‌های فنی - اقتصادی با تمایلات جامعه امنیتی همگرا (مدل اروپای متحد) همراه شده است؛ بدین سبب هرگونه کاربرد ایدئولوژی (به-

خصوص مخالف با نظم جهانی)، باعث افزایش هزینه دولت موازنه‌کننده خواهد شد (Butler, 2009: 9).

بحران‌ها به مثابه فرصت‌هایی هستند که برای روابط خارجی هر کشور پیش می‌آید. نوعی موقعیت برای صعود یا نزول یک دولت در ساختار نظام بین‌الملل فراهم می‌کند؛ بدین سبب سیاست خارجی به عنوان محور کنش دولت‌ها شامل رویکردهای امنیتی دیپلماتیکی در مناسبات منطقه‌ای و جهانی است. فرایند روابط خارجی ایران، معمولاً از روندهای ایدئولوژیک (موازنه نرم) در مسایل مختلف بهره می‌گیرد، هرچند که شواهدی از عملگرایی محافظه‌کارانه (دنباله روی نرم از روسیه) در بعضی از بحران‌ها از سوی ایران دیده شده است؛ به‌طور نمونه، بحران جنگ داخلی تاجیکستان بین اسلام‌گرایان و دولت این کشور (۱۹۹۵)، رویه ایران، به طور کامل عمل‌گرایانه و حساب شده بود، اما در بعضی از بحران‌ها از جمله صلح اعراب و اسرائیل، رویکرد ایران توأم با بار ایدئولوژیک بوده است. به نظر می‌رسد رویکرد روابط خارجی ایران در برخورد با بحران‌های ادواری پارادوکسیکال و پاندولی میان آرمان و واقعیت در نوسان بوده است (سنایی، ۱۳۹۰: ۱۷). بدین جهت بحران‌های منطقه‌ای، فرصتی را برای سیاست خارجی فراهم می‌نماید تا از آن بهره‌برداری گردد. موازنه بی‌حاصل با ساختارهای قدرت و شرکت در جنگ‌های نیابتی نمی‌تواند اهداف یک دولت نیرومند را تأمین نماید.

فرصت بحران

بحران عراق که با توسعه گروه تروریستی داعش وارد مرحله بسیار بحرانی گردید پس از تشکیل دولت این کشور در سال ۲۰۰۶ (م) یکی از بحرانی‌ترین موارد امنیتی منطقه می‌باشد. سرچشمه بحران از درگیری‌های فرقه‌گرایانه سوریه آغاز شد. داعش برخلاف القاعده که رویکردی بین‌المللی داشت، بیشترین حوزه تمرکز خود را منطقه‌ای قرار داد. آرزوی تشکیل دولت اسلامی سلفی عراق و شامات، ذهن مؤمنان ساده‌اندیش به داعش را شکل داده بود؛ بدین جهت با توسعه بحران از سوریه و سرازیر شدن آن به سوی عراق، موقعیتی حساس در منطقه خاورمیانه ایجاد شد. فرایند سیاست خارجی ایران در بحران داعش به طور خلاصه چنین است:

۱. حضور ایران به مثابه گروه‌های نیابتی شیعی که در مقابل داعش در عراق و سوریه صف آرایی کردند.
۲. حمایت امنیتی از دولت شیعه عراق و سوریه .
۳. اعزام نیروهای مستشاری به سوریه جهت حمایت از دولت بشار اسد.
۴. حمایت ایدئولوژیک ایران از دولت سوریه به مثابه یک طرف درگیر بحران فرقه‌گرایانه.

۵. ارسال تسلیحات به عراق و سوریه از طریق کردستان.
۶. حمایت دیپلماتیک از بشاراسد در کنفرانس تعیین آینده سوریه پاریس ۲۰۱۶.
۷. در اختیار گذاشتن پایگاه نوژه همدان در اختیار روسیه جهت بمباران مخالفان اسد در سوریه.

نتیجه اینکه، ایران به‌عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای در تضاد با سیاست‌های هژمونیک ساختار قدرت و متحدانش قرار می‌گیرد. رویکرد ایدئولوژیک در بحران‌های منطقه‌ای، تقابل با ساختار قدرت را به شکل نیابتی گسترش می‌دهد و ایران را مجبور به پرداخت هزینه‌های سنگین جهت تأمین امنیت خود و متحدانش می‌نماید. همچنین، رویکرد انعطاف‌ناپذیر هژمونی و متحدانش بر دیگر موضوعات از جمله برنامه هسته‌ای افزایش می‌یابد. فرجام و نحوه اجرای توافق جامع هسته‌ای به این موازنه قدرت در خاورمیانه بستگی دارد. دیپلماسی ایران می‌تواند با پذیرش فرایندهای جدید در سیاست خارجی، هزینه‌های یک موازنه را تا حد امکان کاهش داده و معادله بحران‌های سوریه، عراق و یمن را به نفع خود تغییر دهد. حمایت از تشکیل دولت‌های مدرن در عراق و سوریه می‌تواند جهت تأمین منافع آینده ایران، نقش بسزایی داشته باشد.

نتیجه‌گیری

معمای امنیتی پرونده هسته‌ای ایران ناشی از ساختار قدرت نظام بین‌الملل و آنا‌رشی سیستمی آن است. دولت‌ها در این سیستم بایستی خودیاری پیشه نمایند، سیاست ورزی درست، موقعیت نیرومند شدن را فراهم می‌نماید. ایران هم مستثنی از این امر نبوده است. فروپاشی شوروری و حادثه یازدهم سپتامبر، ساختار نظام بین‌الملل را به مدل دستوری تک-قطبی کاپلان تغییر داد. ساختار بین‌الملل، بعد از دو حادثه (فروپاشی شوروری و یازدهم-سپتامبر) به شدت غیر ایدئولوژیک و با اولویت امور اقتصادی تغییر شکل یافته بود. ساختار ایدئولوژی زدا بود و به افزایش شدید قدرت هژمونی (ایالات متحده) انجامید. با اینکه ساختار نظام بین‌الملل، تمامیت آنا‌رشیک خود را حفظ کرده بود، اما کالای امنیت رایگان (برای اروپا و متحدان جهانی از طریق ناتو) و تسهیل فرایندهای اقتصادی از طریق نظام مالی جهانی باعث همکاری دیگر دولت‌ها با هژمون ساختاری نظام بین‌الملل گردید. نتیجه اینکه توانایی تأثیر-گذاری هژمونی و دولت‌های همکارش را بر وقایع بین‌المللی بشدت گسترش یافته بود و موازنه را بشدت دشوار می‌کرد. چین و روسیه با اینکه توانایی ویژه‌ای جهت موازنه سخت با ایالات-متحده و متحدانش داشتند، اما هزینه‌های سنگین اقتصادی آن باعث عدم تمایل آنها به این امر

شد. همچنین ساختار مورد اشاره، سیستم خودکار پاداش و تنبیه هم داشت و دولت‌ها، ایدئولوژی را دشمن خود می‌پنداشت و به سمت موازنه با این دولت‌ها می‌رفت. نابودی دولت‌های ایدئولوژیک صدام و طالبان پس از حادثه یازدهم سپتامبر از نتایج فوری این تغییر ساختار بود. دولت‌هایی که امکان تطبیق با این تغییر ساختار را نداشتند، بایستی یا هزینه‌های موازنه را که بسیار بالا بود تقبل می‌کردند یا به سمت نابودی پیش می‌رفتند.

تحلیل سیاست ایران (از فروپاشی شوروی تاکنون)، این نتیجه را به دست می‌دهد که رویکرد محافظه‌کارانه پاندول‌وار آرمان و واقعیت، اساس روابط خارجی این کشور را شکل داده است؛ سیاستی که در عراق موفقیت آمیز بود. حمایت از دولت مدرن شیعه عراق نقش عقلانیت محافظه‌کارانه ایرانی را نشانگر بود، اما در بحران سوریه با مداخله عامل ایدئولوژیک، اکثر کارت‌های برنده سیاست خارجی خود را سوزاند؛ با این حال ایران و متحدش حزب‌الله لبنان در بحران دوساله تشکیل دولت این کشور، از محور وحدت ملی عون-حریری حمایت کردند و ثبات را به این کشور برگرداندند. همین‌الگو می‌توانست برای سوریه کاربرد داشته باشد و ایران با حمایت از یک دولت وحدت ملی با حضور همه فرقه‌ها ثبات را به این کشور بازگرداند.

فرجام آنکه، موازنه نرم؛ ایران را با هم‌مونی و متحدانش در بحران‌های منطقه‌ای، حداکثر انعکاس آن را در برنامه هسته‌ای ایران داشت که نتیجه آن تعلیق بود. به دلیل تغییر ساختاری نظام بین‌الملل، هر موقع که سیاست خارجی ایران با رنگ ایدئولوژی بیشتری همراه بوده به همان نسبت هزینه سنگین‌تری پرداخت کرده است. تحریم‌های شدید مالی، تعلیق برنامه هسته‌ای، عدم جذب سرمایه‌گذاری خارجی، تحریم تکنولوژی زیرساختی را بایست هزینه عدم درک ساختار نظام بین‌الملل دانست. مشکل عدم اجرای صحیح تعهدات طرفین در توافق جامع هسته‌ای از اثرات درک خطا، تحولات بین‌الملل و ساختار غیر ایدئولوژیک آن است.

منابع:

- بیلز، جان، استیو، اسمیت. (۱۳۸۳). **جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین**. ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، جلد اول، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- هانتر، شیرین. (۱۳۹۲). **سیاست خارجی ایران در دوران بعد از فروپاشی شوروی**. ترجمه مهدی ذوالفقاری، تهران: نشر میزان.
- هسن، برث، پیتر تافت و آندره ویول. (۱۳۹۰). **راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکائی: قدرت از دست رفته**. ترجمه سید امیر نیاکویی و احمد جانسیز، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
- سنایی، مهدی، فاطمه، عطری سنگری. (۱۳۹۰). «مقایسه سیاست خارجی ایران و روسیه در آسیای مرکزی». **مطالعات اوراسیای مرکزی**، ش ۹.
- نصری، قدیر. (۱۳۸۶). «روش شناخت در مکتب نئورئالیسم». **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره دوم، مسلسل ۳۶.
- نیاکویی، سید امیر. (۱۳۹۲). «بررسی بحران های عراق و سوریه در پرتو نظریه های امنیتی». **فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی**، دانشگاه گیلان، شماره سوم.
- Afrasiabi, Kaveh L. (2006). **Iran's Nuclear Program: Debating Facts Versus Fiction**. (Frist Published), United states, Boston: Book surge.
- Auten, Brian J. (2008). **Carter's Conversion: The Hardening of American Defense Policy** (Frist Published). United States, Columbia: University of Missouri Press.
- Butler, Michael J. (2009). **International Conflict Management**. Canada: Routledge Publisher.
- Cordesman, Anthony & Khalid R. Al-Rodhan. (2006). **Iran's Weapons of Mass Destruction: The Real and Potential Threat**. Canada, Csis Publisher.
- Hunter, Shireen T. (2010). **Iran's foreign policy in the post-soviet era: resisting the international order**. California: Santa Barbara ABC-CLIO Publisher.
- Juneau, Thomas & Razavi Sam. (2013). **Iranian Foreign Policy Since 2001: Alone in the World**. Canada: Routledge Publisher.

- Kerr, Paul K. (2010). *Iran's Nuclear Program: Status*. New York: DIANE Publishing.
- Kramer, Heinz. (2001). *A Changing Turkey: The Challenge to Europe and the United States*. Washington D.C., Brookings Institution Press Publisher.
- Leverett, Flynt & Mann Leverett, Hillary. (2013). *Going to Tehran: Why the United States Must Come to Terms with the Islamic Republic of Iran*. Macmillan Publisher.
- Mabon, Simon. (2013). *Saudi Arabia and Iran: Soft Power Rivalry in the Middle East*. London: I.B.Tauris Publisher.
- Nau, Henry R. & Deepa M. Ollapally. (2012). *World Views of Aspiring Powers: Domestic Foreign Policy Debates in China, India, Iran, Japan, and Russia*. Oxford, Oxford University Press.
- Resende-Santos, Joao. (2007). *Neorealism, States, and the Modern Mass Army*. New York: Cambridge University Press.
- Thaler, David E. & Alireza Nader, Shahram Chubin, Jerrold D. Green, Charlotte Lynch. (2010). *Mullahs, Guards, and Bonyads: An Exploration of Iranian Leadership Dynamics*. Santa Monica: Rand Corporation Publisher.
- Rittberger, Volker. (2001). *German Foreign Policy Since Unification: Theories and Case Studies*. Manchester: Manchester University Press.